

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشکده حکمت معاصر
گروه فلسفه دین

رساله دکتری رشته فلسفه دین

نقد الاهیات متافیزیکی و بررسی امکان شکل‌گیری الوهیتی پسامتافیزیکی

از منظر هایدگر متاخر

استادان راهنما :

دکتر علی اصغر مصلح

دکتر امیر مازیار

استاد مشاور :

دکتر مهدی معین زاده

پژوهشگر :

هانی اشرفی

شهریور ماه ۱۳۹۷

فرم ارزیابی

سپاسگزاری

از آقای دکتر امیر مازیار هرگز نخواهم توانست که در این مختصر سپاسگزاری کنم، چرا که هشت سال تجلی وی در سیر فلسفه آموزی من، سزاوارترین منشا فراگیری فلسفیدن برای من بوده است. رساله حاضر نیز از تطور شکل گیری موضوع تا پرداخت نهایی و نگارش واپسین جملاتش مرهون لطف بی دریغ و هدایت های روشنگر وی بوده است.

همچنین به خاطر تحمل بی شائبه تمامی ناملايمات روحی و تلاطم های فکری و نیز مشغله های طاقت فرسای اینجانب در آغازین ماه های زندگی مشترک، از همسر عزیزم خانم منیره فردیس سپاسگزارم.

تقدیم به

تمام صاحبان اندیشه‌ای که پرسش‌گری از امر الوهی در زیست جهان معناباخته انسان اکنونی،
یقین‌های زنگار بسته‌شان را در هم فروکوفته و پای در راهشان نموده است.

چکیده:

معنابخستگی حیات انسان معاصر چنان فراگیر شده است که کمتر اندیشمندی می‌تواند منکر آن شود. چرا که خداوند به مثابه بنیاد معنابخش، خودش در مگاک معنابخستگی جان باخته است. ما انسان‌های اکنونی یا باید این زیست بدون معنا را تصدیق کنیم و در فانتزی ارزش آفرینی‌های خودساخته‌مان اعم از فردی و اجتماعی، این جهانی و آخرالزمانی، دینی و هنری و... تخدیر شویم، یا با رویکردهای واپس‌گرا به دنبال احیای نوستالژی خداوندگار قرون میانه بازگردیم. این رساله بر آن است در پرتو اندیشه هایدگر متاخر، راه دیگری را بیازماید و آن بررسی امکان تجلی پسامتافیزیکی از الوهیت در زیست جهان انسان امروز است. خداوندی که بنیاد معنابخش هستی به شمار می‌آید به لحاظ فلسفی دقیقاً چه کسی بود و چرا و چگونه رو به زوال نهاد؟ با واکاوی معنای متافیزیک به مثابه انتوتولوژی یا هستی-خداشناسی نزد هایدگر متاخر، جایگاه الوهیت متافیزیکی شکل‌گیری آن را در پگاه فلسفه یونانی فهم کرده و نحوه جایگیری خدای ادیان را در آن ساختار متافیزیکی در خواهیم یافت. سپس به بررسی سیر تحول تلقی متافیزیکی از الوهیت یا همان خداوند متافیزیکی در بسط تاریخی می‌پردازیم. در اینجا برآنیم تا نشان دهیم افول جایگاه خداوند و مرگ او در دوره مدرن، سرنوشتی محتوم بوده و بسط منطقی مفهوم عقلانی این خدا در بستر تاریخی، این تقدیر ضروری را صرفاً محقق کرده است. انسان پس از مرگ خدا در سرگشتگی معنابخستگی رها شده و این مساله ما را رهسپار بررسی امکان فهمی پسامتافیزیکی از الوهیت برمی‌آید. نخست باید فهم کنیم که الوهیت پسامتافیزیکی به دنبال یافتن خداوند جدیدی در کسوت یک هستنده نیست بلکه امر قدسی را در بعد الوهی خود هستی جویا می‌شود. اینجا بحث از معنای دشوار هستی به مثابه رخداد در هایدگر متاخر ضروری می‌نماید تا فهم کنیم که او از امر رازآلود یا امر مستور یا آنچه من تقدس غیب می‌خوانم چه مراد کرده است. سخن گفتن ایجابی از غیب در زبان معمول میسر نخواهد بود و زبان سخن گفتن ایجابی از تقدس غیب، شعر به معنای خاص هایدگری خواهد بود که دور از معنای معمول امر مخیل یا استتیک است. به زعم هایدگر ملازمت تفکر سلبی با شعر ایجابی می‌تواند انسان‌ها را آماده کند تا شاید چرخشی در تقدیر تاریخی‌شان روی داده و بعد الوهی هستی بتواند بنیاد معنابخش زیست جهان‌شان شود. تحقق چنین معنابخشی را هایدگر در زیست جهان هارمونیک به نام چهارگان تصویر می‌کند تا ما را به فهم بهتری نائل آورد. در نگارش رساله سعی کرده‌ام بیش از همه، هایدگر خودش خویشتن را در گستره آثارش تفسیر کند و از مفسرین صرفاً در جهت راهنمایی فهم معضلات اندیشه وی بهره برده شود. بعلاوه فهم هایدگر نه به مثابه گسست در فلسفه مغرب زمین بلکه بسط و تداوم سنت فکری اروپایی در افق پساهاگلی است. به این ترتیب این رساله از تفاسیر استتیک، شبه عرفانی، تئستی یا آتئیستی به وضوح فاصله می‌گیرد تا به زعم نگارنده از فروکاست اثرگذاری ناب تفکر هایدگر برای انسان معاصر اجتناب کند.

کلید واژه ها : الوهیت متافیزیکی، انتوتولوژی، نهیلیسم، معنابخستگی، الوهیت پسامتافیزیکی

فهرست مطالب:

- فصل ۱: کلیات ۱
- ۱-۱- مساله پژوهش ۱
- ۱-۲- اهداف پژوهش ۲
- ۱-۳- سوال‌های پژوهش ۳
- ۱-۴- پیشینه پژوهش ۴
- ۱-۵- روش انجام پژوهش ۱۰
- ۱-۶- فرضیات پژوهش ۱۱
- فصل ۲: جایگاه الوهیت در تفکر متافیزیکی چیست؟ ۱۳
- ۲-۱- متافیزیک به مثابه انتوتئولوژی در تفکر هایدگر متاخر ۱۴
- ۲-۱-۱- همدلی هایدگر با متافیزیک در آثار دوره هستی و زمان ۱۶
- ۲-۱-۲- نقد متافیزیک و شکل‌گیری انتوتئولوژی در هایدگر متاخر ۲۲
- ۲-۲- شکل‌گیری متافیزیک در افلاطون و ارسطو ۳۳
- ۲-۲-۱- افلاطون، پگاه رویکرد متافیزیک به هستی ۳۳
- ۲-۲-۲- ارسطو و بسط سازمان یافته متافیزیک ۴۱
- ۲-۳- ابتدای الاهیات معمول ادیان بر ساختار انتوتئولوژی متافیزیک ۵۱
- فصل ۳: پیامدهای تلقی متافیزیکی از الوهیت چیست؟ ۵۴
- ۳-۱- تضعیف جایگاه خدای متافیزیکی در استیلاي عقلايیت سوژه مدرن ۵۵
- ۳-۱-۱- تصور شدگی نزد سوژه دکارتی به مثابه هستی هستندگان ۵۶
- ۳-۱-۲- بسط منطقی انتوتئولوژی یونانی در ساینزکتیویسم مدرن ۶۱
- ۳-۱-۳- افول خدای متافیزیکی در خودآگاهی روز افزون سوژه مدرن ۶۴

- ۳-۲-۳- مرگ خداوند ارزش‌های مطلق در خودآگاهی اراده به برساختن گستره متافیزیک..... ۶۷
- ۳-۲-۱- نهیلیسم منفی به مثابه خودآگاهی عقلانیت متافیزیکی از منظر نیچه..... ۶۸
- ۳-۲-۲- نهیلیسم مطلق در ناکامی اراده برای چیرگی بر متافیزیک..... ۸۳
- ۳-۳- معناباختگی، بی‌خانمانی و فقدان الوهیت انسان متافیزیکی در بازماندن از تفکر به هستی..... ۹۲
- فصل ۴: در جستجوی الوهیت پسامتافیزیکی..... ۹۸
- ۴-۱- الوهیت هستی به جای هستنده الوهی..... ۹۹
- ۴-۱-۱- در جستجوی آغاز دیگر..... ۱۰۱
- ۴-۱-۲- هستی به مثابه رخدادگی..... ۱۰۲
- ۴-۱-۳- تقدس غیب در واپسین خدا..... ۱۰۶
- ۴-۲- شعر، زبان امر مقدس..... ۱۱۳
- ۴-۲-۱- حیث انتولوژیک زبان در برابر کارکرد ابزاری..... ۱۱۴
- ۴-۲-۲- رازآلودگی مستور زبان در کشاکش با آشکارگی..... ۱۱۸
- ۴-۲-۳- پدیدارشناسی امر قدسی در شعر..... ۱۳۶
- ۴-۳- پدیدارشناسی زیستن در جوار الوهیت..... ۱۴۷
- ۴-۳-۱- معناداری گردآمدن در امر مقدس..... ۱۴۸
- ۴-۳-۲- هارمونی مقدس چهارگان..... ۱۴۹
- ۴-۳-۳- منشور چیزبودگی رها از بهره کشی تکنیک..... ۱۵۳
- ۴-۳-۴- انسان در چهارگان مقدس، شاعرانه سکنی می‌گزیند..... ۱۵۵
- ۴-۳-۵- تنها، خدایی می‌تواند ما را نجات دهد..... ۱۶۱
- فصل ۵: نتیجه‌گیری..... ۱۶۵
- فصل ۶: کتابنامه..... ۱۷۳

فصل ۷: واژه نامه ۱۷۶

فصل ۱: کلیات

۱-۱- مساله پژوهش

واکاوی تاریخ متافیزیک غرب از منظر هایدگر متاخر نشان می‌دهد که چگونه انتوتئولوژی^۱ یا هستی‌یزدان‌شناسی هم مانع از رابطه درست ما با هستی شده و هم الوهیت را تبدیل به هستنده‌ای بت‌گون نموده که امکان ایمان بدان و پرستش او را در طول تاریخ تا دوره مدرن همواره تضعیف کرده و منجر به معنا باختگی ناشی از غیاب امر الوهی در نهیلیسم دوره معاصر شده است.

نقش تاریخی معنا بخش الوهیت، از عصر باستان تا دوره مدرن با بسط خودآگاهی روبه افول نهاده و در اعلان مرگ خدای نیچه، گویی فاقد اثربخشی شده است. خدای انتوتئولوژی که در فرایند متافیزیک حضور و اصرار به اثبات و فراچنگ آمدن مفهومی هستندگان، خود تبدیل به هستنده‌ای شبیه به بت شده بود، با ظهور عصر جدید و حملات روشنگری بدان باورناپذیرتر از پیش می‌نماید. متافیزیک با به حضور آوردن هستی در قالب هستنده‌ای تحت کنترل بشریت، امر قدسی را از جهان زدوده است. مطلق سازی افق آشکارگی هستی و فراموشی راز فروپوشیده آن، یعنی در نظر نگرفتن امکان‌های متعدد دیگر تاریخی برای نحوه آشکار شدن هستی بر انسان، از هستی افسون زدایی می‌کند و بعد مقدس و الوهی هستی و به دنبال آن هستندگان را به نسیان می‌سپارد و این مبین چگونگی گریز امر الوهی و رویگرداندن آن از بشر در تاریخ متافیزیک است که منجر به چیرگی بحران نهیلیسم در عصر حاضر شده است.

^۱ Ontotheology

این معنا باختگی حس تعلق به جهان را یا آنچه هایدگر سکنی گزیدن می نامد از ما سلب کرده است. نوعی بیگانگی و دلتنگی و غربت زیر لایه این زیستن می شود. فقدان معنای انتولوژی یک هستنده ها در آن، تعلق ما به جهان و سکنی گزیدن در آن را غیر قابل دسترس می نماید و اضطراب مرگ را به معنای سوپه نیستی و نابودی مطلق، همواره در نحوه هستن ما در جهان مستتر می سازد.

در چنین موقفی است که سخن از رویکرد دیگری به امر قدسی یا آنچه الوهیت پسامتافیزیکی خوانده می شود امکان بروز پیدا می کند. آیا می توان با توجه به آنچه هایدگر بعد راز آلود هستی یا امر مقدس می خواند، خوانشی انیچنینی استخراج نمود که هم به لحاظ فلسفی در چارچوب تفکر هایدگر قابل تبیین بوده و هم انسجام کافی جهت بسط و توسعه بیشتر داشته باشد؟ اینجا لازم است ابتدا از آنچه در متافیزیک بر امر مقدس روی داده پرسش نماییم تا بتوانیم زمینه فهم الوهیت پسامتافیزیکی را مهیا کنیم و سپس از امکان شکل گیری آن پرسش نماییم.

بنابراین مساله رساله بدین صورت طرح می شود:

الوهیت، چگونه در سیر تاریخی متافیزیک، از زندگی بشر روگردان شد و چه امکانی برای بازگشت آن، در ساحت پسامتافیزیکی می توان متصور بود؟

۱-۲- اهداف پژوهش

اگرچه تفکر هایدگر به طور ذاتی با مفهوم سازی و سیستم پردازی های خطی بسیار بیگانه است، ولی برای تقریب به ذهن و با تسامح می توان بر اساس گفته های فوق، دو مدل زنجیره ای ساده شده زیر را برای مسیر پژوهش ترسیم نماییم :

معنا باختگی زندگی بشر نهیلیسم	فقدان بعد الوهی و گریز عنصر راز آمیز هستی	استیلای تکنولوژی و منبع صرف شدن هستنده ها	رشد گشتل و فریم بندی هستنده ها	از دست رفتن ارتباط درست با هستی	شکل گیری انتوتولوژی	روند تاریخی رویکرد متافیزیک حضور به هستی
-------------------------------	---	---	--------------------------------	---------------------------------	---------------------	--

معناداری زندگی بشر	بازگشت بعد الوهی به حیات بشر	ارتباط درست با هستی	انتظار و آمادگی بازگشت الوهیت در کسوتی پسامتافیزیکی	چیرگی بر متافیزیک	گفتار به زبانی دیگرگون (شاعرانه) درباره تقدس هستی (بعد ایجابی)	تفکر در روند تاریخی فراموشی هستی و افول الوهیت (بعد سلبی)
--------------------	------------------------------	---------------------	---	-------------------	--	---

زنجیره اول به صورت شماتیک، روند تاریخی رشد رویکرد متافیزیک حضور را که به غیاب امر الوهی و معنا باختگی زندگی بشر ختم می شود نشان می دهد و زنجیره دوم، روندی را نشان می دهد که هایدگر متاخر در صدد پیمایش آن است تا بعد الوهی را در کسوتی دیگرگون در حیات بشر، به انتظار نشیند.

هایدگر مشخصا تاکید دارد که در فقدان بعد الوهی نمی توانیم معناداری را برای زندگی بشر متصور شویم و نیز اینکه با توجه به ذات تاریخی بودن هستی، تکاپوهای نوستالژیک برای بازگشت به قبل و احیای الوهیت از دست شده، بی حاصل خواهد بود و لذا در جهان پسامتافیزیکی باید در انتظار تجلی امر الوهی در کسوتی دیگرگون باشیم. آنچه بسیار حائز اهمیت است اینکه بدون واکاوی فرایندی که بطور تاریخی بر فهم الوهیت گذشت است (زنجیره اول) و بررسی نحوه غروب و افول امر الوهی در افق حیات بشریت، نمی توان نه از لزوم بازگشت امر الوهی سخن به میان آورد و نه از اینکه چگونه بازگشتی را می توان برای آن متصور بود. بنابراین تدقیق در روند بسط انتوتئولوژی از اوج تا افول، پیش نیاز سخن گفتن از الوهیت پسامتافیزیکی بصورت سلبی و یا ایجابی خواهد بود.

در این پژوهش برآنیم تا دو زنجیره فوق را بر اساس آثار هایدگر متاخر واکاوی نماییم و ضمن نقد الاهیات متافیزیکی، امکان شکل گیری یک الاهیات پسامتافیزیکی را بررسی نماییم.

۳-۱- سوال های پژوهش

الف) زنجیره اول:

رویکرد انتوتئولوژیکی به هستی، چگونه در سیر تاریخی متافیزیک باعث افول بعد الوهی حیات بشر و بروز معنا باختگی و نهیلیسم در عصر حاضر شده است؟

ب) زنجیره دوم :

چرا بشر برای زیستن حیات معنادار نیازمند بازگشت الوهیت است و این الوهیت پسامتافیزیکی چه صورت و معنایی می تواند داشته باشد؟

پرسش‌های فوق را می‌توان در یک پرسش بنیادی، گردآوری نمود که از منظر هایدگر متاخر: الوهیت، چگونه در سیرتاریخی متافیزیک، از زندگی بشر رویگردان شد و چه امکانی برای بازگشت آن، در جهان پسامتافیزیکی می‌توان متصور بود؟

۴-۱- پیشینه پژوهش

هایدگر متقدم به صراحت در پدیدار شناسی زندگی دینی تکلیف خود را با خدا و دین رو شن می‌کند. او در آنجا اذعان می‌کند که دین به مثابه زندگی دینی گونه‌ای زمینه یا بافتار زیستن یا به بیان ویتگنشتاینی صورت زندگی است که به دلیل دوری از تفکر فلسفی، اساساً موضوع هایدگر قرار نمی‌گیرد در نتیجه در خصوص دین و خدای ادیان در تفکر فلسفی خاموش خواهد بود. سر و کار وی با متافیزیک است و خدای متافیزیکی نیز تا تاسیس یک متافیزیک هستی محور و تعیین تکلیف آن برای هایدگر در برکت قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که در تفکر متقدم او، بحث از خدا، الوهیت، امر مقدس و... چندان نقش تعیین کننده‌ای ندارد. هایدگر متاخر که دیگر نسبت به تاسیس متافیزیک خوشبین نیست و نقد آن می‌پردازد و مرگ خدای متافیزیک نیچه را تصدیق می‌کند، با مساله فقدان معنا و خلا الوهیت در انسان پسامتافیزیکی مواجه شده و در تقرب به هستی برای آن چاره اندیشی می‌کند.

در این بخش مروری می‌کنیم به چند اثر درخور توجهی که تاکنون در خصوص نقد هایدگر به الاهیات متافیزیکی و معنای الوهیت پسامتافیزیکی در اندیشه متاخر او نگاشته شده است.

۱- جان دی کاپوتو در عنصر عرفانی در اندیشه هایدگر^۲ بر این باور است که با یک تشبیه می‌توان عنصر عرفانی اندیشه هایدگر را فهم کرد. بدین صورت که در اکهارت خداوند روحی را که به سوی او گشوده است در می‌یابد و در هایدگر، هستی، اندیشه گشوده به سوی خودش را درخواهد یافت. هایدگر به سوی گفتار و رای گزاره‌ای و غیرمتافیزیکی در حرکت است امر مقدس را تجربه کند. ولی بر خلاف اکهارت، در نظر هایدگر خطر گشتل شکست ناپذیر می‌نماید و شب عالم را تاریک تر می‌کند. بدین معنا که توالی تاریخ بصورت

^۲ Caputo D. John, 1986, Mystical element in Heidegger's thought, Fordham Univ Press

بی‌مبنایی به سوی زوال بیشتر می‌رود. اکهارت می‌خواهد ما و خدا را به کمک دین از ساختار بت‌گون متافیزیک رها کند ولی پروژه‌هایدگری مسیر غیردینی غلبه بر متافیزیک است. از منظر اکهارت، خدا امری ورای فهم بشری و اثبات‌های عقلانی است که باید نیایش شود و هیچ نامی سزاوار او نیست. او در خفا می‌ماند و باید از آتش روشنگر متافیزیک حفظ شود. هایدگر نیز به طور مشابه از خدایی سخن می‌گوید که سزاوار قربانی کردن است و باید با زبان رقص و آواز از او سخن گفت. او با تحذیر از فراموشی هستی، درباره بت‌سازی متافیزیک هشدار می‌دهد و ما را به سوی راز فرامی‌خواند. به زعم نگارنده، این مقایسه تطبیقی اکهارت و هایدگر در تفسیر کاپوتو علی‌رغم تأکید بر تمایز آن‌ها در بردارنده تساهل‌های زیادی در فهم اندیشه هایدگر است. مساله کلیدی این است که اگرچه خدای اکهارت چنان تنزیهی است که در هیچ فهم بشری نمی‌گنجد و هیچ کلامی یارای نمایاندن آن را ندارد ولی همچنان هستندند ای الوهی است و به همین جهت در متافیزیک باقی مانده است. سلبی بودن مدنظر اکهارت نیز ناشی از محدودیت فهم انسان برای دریافتن آن هستندند لایتناهی است و همچنان نظام سلسله مراتبی متافیزیک را فریاد می‌آورد. رویکرد اکهارت به خداوند در نیایش نیز بیشتر چیزی از جنس تجربه دینی شلایرماخر است و بعد روانشناسانه دارد و قطعا از الوهیت تاریخی مدنظر هایدگر بسیار دور افتاده است. هایدگر از رقص و آوازی به مثابه آئین‌های تاریخی برای الوهیتی سخن می‌گوید که از قدسیت تاریخی هستی ناشی شده و نه عنوان صرف سمبل‌هایی برای مقابله با سردی خرد ابزاری چنانکه مدنظر اکهارت است. به طور کلی مقابله اکهارت و هایدگر با خدای متافیزیکی از دو جنس کاملا مجزاست. اکهارت خداوند را فراتر از تدقیق و موشکافی عقلانیت متافیزیکی می‌داند و هایدگر خداوند هستندند را به مثابه برساخته عقلانیت متافیزیکی تبیین می‌کند.

۲- مارک راتنهال در هایدگر و نامستوری^۳، الوهیت بعد از مرگ خدا را در هایدگر با تبیین چهارگان مرتبط می‌داند. چهارگان -چنانکه در فصل چهار خواهیم دید- شبیه سازی جهان انتولوژیکی است که در آن امر مقدس تجلی پیدا کرده و انسان‌ها به مثابه میرندگان در تعامل با قدیسان، میانه زمین و آسمان سکنی می‌گزینند. به زعم راتنهال این بدیلی برای

۳ Wrathall Mark, 2011, Heidegger and Unconcealment: Truth, Language, and History, Cambridge university press

پارادایم غالب جهان تکنولوژیک و خطری است که هایدگر متاخر همواره دلمشغول آن است و نتیجه آن مرگ خدا و معنا باختگی حیات انسان بوده است و همه چیز در این جهان تکنولوژیک به منبع صرف تبدیل شده است. چهارگان تصویری از زندگی دینی است که در پرتو الوهیتی پساتافیزیکی می‌تواند معنا را به چیزها بازگرداند. راتهل در این نوشته به تشریح مرگ خدای نیچه به روایت هایدگر می‌پردازد و چهارگان را به مثابه پارادایم مقابلی برای برون رفت از این وضعیت تبیین می‌کند که در آن چیزها اهمیت اگزیستانسیال یا وجودی برای ما خواهند داشت به عبارتی هستی ما را مشروط می‌کند و بدین طریق امکان معناداری برای حیات ما یا همان سکنی گزیدن را فراهم می‌کنند. به زعم نگارنده، راتهل به نحو مطلوبی معنا باختگی پس از مرگ خدا از منظر هایدگر را تبیین نموده و لوازم آن را مشخص کرده است ولی با پرش ناگهانی از تو صیف نهیلیسم به تو صیف چهارگان، مبانی فلسفی الوهیت مورد نظر هایدگر را مغفول گذاشته و روشن نکرده جهان دینی چهارگان بر چه مبنایی می‌تواند شکل بگیرد و چرا می‌توان آن را ورای یک فانتری زیبایی شناختی یا تصویری اتوپایی جدی گرفت. به نظر می‌رسد تا تکلیف الوهیت غیرمتافیزیکی از منظر هایدگر تا حدودی روشن نشود، بحث‌های بعدی او از شعر، چهارگان، سکنی گزیدن و... نمی‌تواند چیزی بیش از رویکردهای زیبایی شناسانه را به خود متوجه نماید.

۳- جان ریچاردسون در اثرش هایدگر^۴، فصلی را به تکنولوژی و خدا اختصاص داده و در آنجا برای مقابله با خطر تفکر تکنولوژیک، فهم غیاب خدایان و انتظار ورود مجدد آن‌ها را تبیین می‌کند. وی با تفسیر هایدگر از نیچه، فلاکت مدرنیته و پرواز خدایان را تشریح کرده به تفصیل درباره بسط تفکر تکنولوژیک و اعلان مرگ خدا در نیچه توضیح می‌دهد. غیاب خدایان نتیجه عدم ارتباط درخور ما با هستی و در نتیجه نسیان هستی در رویکرد متافیزیکی و خداوندی بفرز هستی است. در مقابل هایدگر تقدم را به هستی داده و خدایان را نیازمند هستی می‌داند. خدایان برای ارتباط درخور انسان با هستی وساطت می‌کنند و اینچنین بعد دینی حیات انسان را ژرفا می‌دهند که بدین سان ریچاردسون تکثر

^۴ Richardson, John. 2012. Heidegger. New York: Routledge.

خدایان یونانی را در انگاره الوهیت هایدگری می‌بیند. به زعم نگارنده مساله هایدگر برخلاف نظر ریچاردسون جابجایی تقدم هستی بر خدایان نیست بلکه الوهیت او هستنده محور نبوده و قدسیت بعدی از هستی است و خدایانی که مسامحتا از آن‌ها نام می‌برد قدیسانی هستند که بین انسان و امر قدسی وساطت می‌کنند نه اینکه خدای یکتای متافیزیک متکثر شده و در ذیل هستی قرار گرفته باشد تا اراده محوری متافیزیک را در هم بشکنند. زیرا این تصویر با بیان هایدگر خاصه در مساهمت سازگار نیست و برای چیرگی بر متافیزیک نوعی رویکرد پاگانستی را به هایدگر نسبت می‌دهد.

۴- بن ودر در فلسفه دین هایدگر^۵، با تفسیر هایدگر متقدم از دین به مثابه یک صورت زندگی شروع می‌کند و بعد با نقد هایدگر بر انتوتئولوژی متافیزیک و اعلان مرگ خدای نیچه به هایدگر متاخر می‌رسد که به زعم او تبیینش از الوهیت بصورت تنشی بین رویکرد شاعرانه و فلسفی است. وی با تکیه بر مساهمت هایدگر، فهمی از واپسین خدا به مثابه الوهیتی ناهستنده و غیر ثابت ارائه می‌دهد که به متن هایدگر نزدیک است. در ادامه به زبان شعر و فهم امر قدسی در آن پرداخته و انتظار برای بازگشت خدایان از منظر هایدگر را تفسیر می‌کند. اگرچه با توجه به حجم رساله و پرداختن به هایدگر متقدم، ودر فرصت آن را نیافته تا معنای الوهیت در تفکر متاخر هایدگر را بر مبنای بعد سلبی هستی چنانکه باید بصورت فلسفی تبیین نماید، نقد انتوتئولوژی را بطور مستدل واکاوی کند و نیز به جایگاه زبان شعر قدسی در کلیت فلسفه هستی هایدگر بپردازد، ولی سعی کرده به مهترین آثار مرتبط با مساله بپردازد و از اهم پاره‌های مربوط به الوهیت غفلت نرزد.

۵- جولیان یانگ در دو اثر هایدگر واپسین^۶ و معنای زندگی و فلسفه قاره ای^۷ به رویکرد دینی هایدگر متاخر می‌پردازد. محور ورود وی به بحث همان استیلای تکنیک در عصر حاضر و فقدان معنا برای زندگی است که شاید بتواند با بعد دینی تفکر هایدگر درمان گردد. وی با تامل بر بحث سکنی‌گزیدن و اهمیت شاعران برای هایدگر و مقاله چهارگان، نوعی همه

^۵ Vedder, Ben. 2006. Heidegger's Philosophy Of Religion From God to the Gods. Pennsylvania: DUQUESNE University Press.

^۶ هایدگر واپسین، با ترجمه بهنام خداپناه، تهران: حکمت، ۱۳۹۲.

^۷ هایدگر مارتین، ۱۳۹۶، فلسفه قاره ای و معنای زندگی، ترجمه بهنام خداپناه، تهران: حکمت

خداباوری را در هایدگر باز می‌شناسد که به معنای مترادف بودن هستی و خدا نزد او است. به زعم یانگ، خدای متافیزیکی در اندیشه هایدگر جایی ندارد ولی تکریمی که او از هستی می‌کند گویی هستی را با خداوندی غیرمتافیزیکی یکسان می‌داند. این تفسیر از هایدگر به زعم نگارنده همچنان در متافیزیک باقی مانده و با روح فلسفه هایدگر ناسازگار است. یانگ همچنان به دنبال خدای هستنده ای می‌گردد که اگرچه اینبار جدا از جهان و در راس زنجیره علی متافیزیکدانان نیست؛ در بردارنده کل جهان و مراد نظر شاعران است و چه بسا بتواند خدای نوینی برای مسیحیت نیز به شمار آید. یانگ گویی علیرغم تبیین خودش در بخش اول کتاب واپسین هایدگر، تمایز انتولوژیک مدنظر هایدگر را فراموش کرده و هستی را به معنای جمیع هستندگان در نظر گرفته تا بتواند ایده همه خدایاوری را مشابه اسپینوزا به هایدگر نسبت دهد و پس از آن تمام تکریم هایدگر به هستی را مترادف با تکریم هستندگان به مثابه پاره‌های خدا بگیرد و ایده‌های حفاظت از محیط زیست و غیره را به آن نسبت دهد.

۶- وینسنت ویکاناس در زمین و خدا/یان^۸، ضمن تقسیم تفکر هایدگر به سه دوره دازاین، هستی و زمین-خدایان، الوهیت مدنظر هایدگر را در مقاله اخیر او راجع به چهارگان متمرکز می‌داند و فلسفه بالیده او را مربوط به دوره زمین-خدایان می‌داند که به لحاظ زمانی از دوره دوم چندان قابل تفکیک نیست. وی با توصیفی مشابه راتهل، چهارگان را تجسم از الوهیتی غیر روح انگارانه^۹ و مبتنی بر واقعیت انضمامی و زمینی می‌داند و بدین منظور بر بعد زمین در چهارگان بسیار تاکید می‌کند تا آنجا که حتی به زعم نگارنده تفکیک بین معنای زمین در *مندشا/اثر هنری* و چهارگان را نادید می‌گیرد و به تبار شناسی مفهوم زمین و تاثیر یونانیان و هولدرلین بر هایدگر در خصوص شکل‌گیری ایده زمین می‌پردازد. وی با رویکردی نزدیک به طبیعت‌گرایان، تقدس را از آن زمین و زیستن متوازن بر روی آن دانسته و به نظر نگارنده کل اندیشه الوهیت در هایدگر متاخر را اینچنین به خوانشی بسیار کم دامنه فروکاست می‌کند.

^۸ Vycinas Vincent, 1969, Earth and Gods, Martinus Nijhoff Publishers

^۹ Spiritualist

۷- روبرت گال در *فراسوی تئیسیم و آتئیسیم: اهمیت هایدگر برای تفکر دینی*^{۱۰}، معتقد است اگرچه هایدگر به طور صریح به مساله دین نپرداخته ولی دلالت‌های تفکر او می‌تواند بدیلی برای رویکرد دکارتی و تکنولوژی زدگی ملازم با آن فراهم کند که در جهان امروز راه نجاتی برای فجایع تکنولوژیک مثل بمب اتم باشد. به نظر رویکر پراگماتیستی او بیشتر ایجاب می‌کند که دین را به عنوان نظم نوینی در مناسبات انسانی ببیند که می‌تواند به مثابه ابزاری برای حفظ حقوق بشر کارایی داشته باشد و بدین سان رویکرد غیرسبژکتیو هایدگر به هستی که از استیلای انسان بر جهان امتناع می‌کند می‌تواند راهگشا باشد.

۸- جان ویلیامز در *فلسفه دین مارتین هایدگر*^{۱۱}، به ارزیابی اندیشه هایدگر از منظر متکلمین کاتالویک، بارتی و بولتمانی و نیز فیلسوفان دینی چون ویلیام جیمز، جان دیویی، پل تیلیش و غیره می‌پردازد و گستره زیاد قضاوت ایشان را درباره هایدگر از خداباوری تا خدا ناباوری نشان می‌دهد. سپس با بررسی اندیشه هایدگر در خصوص انسان و هستی بر این باور است که فلسفه دین آمریکایی شاید بتواند نور جدیدی بر فهم اندیشه هایدگر افکند. در این خصوص تمرکز بر آمپریسم خلاق و ارجاع به تجربه بشری برای فهم دین ضروری می‌نماید. به زعم نگارنده، جان ویلیامز با رویکردی تماما مبتنی بر پراگماتیسم آمریکایی خوانشی از هایدگر ارائه می‌دهد که نه تنها با روح حاکم بر آثار او بیگانه است بلکه اساساً هیچ قرابتی با سنت قاره ای پساهاگلی اندیشه هایدگر ندارد و نوعی مصادره به مطلوب برای هضم اندیشه او در فلسفه انگلوساکسون محسوب می‌شود.

۹- جیمز پروتی در *الوهیت و هایدگر*^{۱۲}، عمدتاً به بررسی سیر تحول رویکرد هایدگر به متافیزیک می‌پردازد، از همدلی با طرح افکنی متافیزیکی راستین تا نقد تاریخ متافیزیک مغرب زمین که نقد هایدگر متاخر به متافیزیک را عمدتاً حاصل آشنایی او با تفکر نیچه می‌داند. در ادامه و با استفاده از چند مضمون شعر، چهارگان و رهایی از تکنیک، شرح نه

^{۱۰} Gall Robrt,1987,Beyond theism and atheism:Heidegger's significance for religious thinking,Martinus Nijhoff Publishers

^{۱۱} Williams John,1977,Heidegger's philosophy of religion, Canadian Corporation for Studies in Religion

^{۱۲} پروتی جیمز، ۱۳۷۳، الوهیت و هایدگر، حکمت

چندان ساختاریافته و منظمی از خدا در هایدگر متاخر می‌دهد و در نهایت بر این باور است که علت سکوت هایدگر درباره خدا این است که هنوز زمان آشکارگی آن خدا فرانسیده و برای همین قابل نامیدن نیست. به نظر می‌رسد پروتی همچنان با تفکری هستنده انگار، به دنبال یک خدا در اندیشه هایدگر است ولی استفاده هایدگر از لفظ خدای گذرنده یا واپسین خدا یا تنها خدایی، صرفاً بیانی استعاری از الوهیت است و هیچ هستنده مشخص یا نامشخص و مخفی را مراد نمی‌کند که بعدها شاید بتوان از آن سخن گفت. امروز جهان امکان تجلی الوهیت نیست و شاید روزی این امکان در جهان انتولوژیک محقق شود ولی این به هیچ وجه به معنای تجلی خدایی هستنده از نظر هایدگر نیست.

۱۰- جورج کواکس در پرسش *از خدا در پدیدارشناسی هایدگر*^{۱۳}، معتقد است که اندیشه هایدگر را نمی‌توان در دوقطبی تئیسیم-آتئیسیم جای داد و رویکرد جدیدی به مساله خدا لازم است اتخاذ شود که ذیل رویکرد او به هستی و نقد اسطوره خدای متافیزیکی قابل فهم خواهد بود.

در ادامه به توصیف ساختار رساله و شرح مختصر توالی مطالب در آن خواهیم پرداخت.

۵-۱- روش انجام پژوهش

واکاوی متون اصلی هایدگر متاخر به انضمام متون شارحان در این خصوص خطوط راهنمایی را متصور می‌سازد که در نقد هایدگر به الاهیات متافیزیکی تامل کرده و ترسیم رویکرد جدیدی به الاهیات پسامتافیزیکی را ممکن می‌کند. سعی بر آن است که اشارات و استدال‌های بعضاً مستتر هایدگر در ابعاد مورد نظر از متون مختلف اندیشه متاخر او استخراج شده و به یک صورت بندی تا حد امکان روشنی از این رویکرد به الوهیت منجر شود.

در آثار هایدگر پس از ۱۹۳۰ نحوه نگاه به کلیت متافیزیک و جایگاه الوهیت در آن بررسی می‌شود، سپس نهیلیسم و افول بعد الوهی حیات انسان به مثابه پیامدی از این نگرش

^{۱۳} Kovacs George, 1990, The question of God in Heidegger's phenomenology, Northwestern University Press

متافیزیکی به هستی صورت بندی مفهومی-تاریخی شده و در نهایت باتوجه به آثار متاخر هایدگر امکان نگرشی به هستی و امرمقدس بررسی می‌شود که بتواند بعد الوهی حیات بشر را از سرآغاز دیگری بی‌آغازد.

بدین منظور در فصل دوم تطور معنای متافیزیک در اندیشه هایدگر بررسی شده و نقد هایدگر متاخر به متافیزیک به مثابه انتوتولوژی یا هستی-خداشناسی واکاوی شده است. سپس شکل گیری بنیاد انتوتولوژی در افلاطون و ارسطو به اجمال بررسی شده و استفاده آن برای شکل گیری الاهیات معمول ادیان و تصور خدای متافیزیکی در قرون وسطی به اختصار آمده است. در فصل سوم، متافیزیک دوره مدرن در قالب سابرکتیویسم دکارتی به عنوان بسط منطقی متافیزیک یونانی تشریح شده و پیامد آن بصورت تضعیف خدای متافیزیکی تبیین شده است. در ادامه و با تفسیر نیچه به مثابه نهایت بسط منطقی و واپسین پله متافیزیک، مرگ خدا تشریح شده و ضرورت منطقی آن به عنوان پیامد اجتناب ناپذیر متافیزیک بررسی شده است. نتیجه مرگ خدا، بی‌خانمانی انسان، استیلای تکنیک و معناباختگی است که تحت عنوان نهیلیسم گریبانگیر انسان معاصر شده است.

در فصل چهارم امکان فهمی از الوهیت متافیزیکی در اندیشه هایدگر متاخر بررسی شده است. بدین منظور ابتدا معنای سلبی این الوهیت در اندیشه فلسفی تدقیق شده و بعد معنای ایجابی آن در آنچه هایدگر زبان شعر می‌خواند واکاوی شده است. ملازمت دائم رویکرد سلبی و ایجابی می‌تواند بدفهمی و سردرگمی در آثار هایدگر متاخر را به حداقل رساند. در آخر به پدیدارشناسی زیستن در جوار الوهیت به عنوان تجلی آن در جهان پرداخته شده و معنای آمادگی و انتظار کشیدن برای آشکارگی آن مورد تامل قرار گرفته است.

فصل پنجم اختصا صاص به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری دارد و به تاملات پیش رو در فهم الوهیت پسامتافیزیکی از منظر هایدگر متاخر و امکان بکارگیری آن در ادیان اشاره کرده است.

۱-۶- فرضیات پژوهش

با توجه به توضیحات فوق می‌توان فرضیات زیر را برای پژوهش بر شمرد:

۱- معناداری حیات انسان در بسط تاریخی رو به افول نهاده و در نهیلیسم منجر به بحران

معنابخستگی شده است.

۲- مقابله با معنابخستگی ناگزیر و ممکن است و تنها راه مقابله با نهیلیسم و معنابخشی به زندگی انسان، تجلی امر قدسی در کسوت الوهیتی پسامتافیزیکی در جهان تاریخی بشر است.

۳- تفکر هایدگر متاخر قابلیت خوانش الوهیتی پسامتافیزیکی را در خود مستتر دارد.